

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه
پیاده‌سازی			

## مبحث موت و فنا ( ص ۸۷ ف ۱ - ص ۸۷ ف ۷ )

🌸 بهترین عمل صالح، موت است. «الْإِنْتِظَارُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ» انتظار شدیدتر از موت است.

همه‌ی اعمال صالحی که ما انجام می‌دهیم، مقدمه‌ی این است که از منیت‌ها و خودبینی‌هایمان دست برداریم. خودمان را از تعلقات و دلبستگی به غیر خدا رها کنیم. الآن بحث زکات فطره مطرح شد؛ فرد مقداری از مالش را می‌دهد؛ یعنی دلبستگی را می‌کند. می‌خواهد خودش را از وابستگی، دلبستگی و تعلق به مال دنیا نجات دهد. تأثیر پرداخت صدقه، زکات و خمس این است که انسان دلبستگی دنیا را قطع کند. وقتی انسان از خواب، استراحت و تغذیه‌اش می‌زند، مثلاً در قالب روزه گرفتن؛ همه‌ی اینها تمرین‌هایی است تا وابستگی و دلبستگی به دنیا و جنبه‌های مادی، طبیعی و حیوانی و وابستگی به نفسانیات و هوس‌های خود را ختم یا کم کند. موت کلّ قضیه است. اینها هریک ذره ذره این کار را می‌کند؛ ولی موت کلّ قضیه را حل می‌کند. یعنی انسان کلاً دل از هر چه ما سوی‌الله ببرد، دل از دنیا و تعلقات مادی قطع کند؛ لذا بزرگترین و بهترین عمل صالح خود موت است. درصدی از موت در اعمال صالح دیگر است و خود موت کلیت قضیه است. بهترین عمل صالح، موت است. موت چیست؟ ان‌شاءالله در طی چند جلسه‌ای که این فصل را می‌خوانیم، باز می‌شود و مصداق‌هایش توضیح داده می‌شود. «الْإِنْتِظَارُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ» انتظار شدیدتر از موت است. فرض کنید کسی منتظر است؛ منتظر هر چه هست؛ مثلاً بچه‌ی مادری دیر آمده و مادر در خانه منتظر است؛ این انتظار برایش بدتر از موت است. می‌شود مُنْتَظَرِ شخص دائم بزرگ شود؛ چیزی که انسان منتظر آن است بزرگ شود؛ هرچه بزرگتر شد ارزش انتظار بالاتر می‌رود. کسی منتظر فرج شخصی و انفرادی خودش است. کسی منتظر

فرج کلی است. هرچه منتظر فرد بزرگتر باشد، قیمت انتظارش بالاتر است. حالت انتظار، شدیدتر از حالت موت است، یعنی بیشتر انسان را آزاد و رها می‌کند.

### ❁ منزل موت آخرین منزل دنیا و اولین منزل آخرت است. (۴:۱۴)

معنای متعارف موت، مرگ است؛ اما عرض کرده‌ام چیزی که مرگ است، فوت است نه موت. فوت مرگ است، موت دل‌کندن و دل‌بریدن از دنیاست. دعایی از امام سجّاد علیه السلام در شب بیست‌وهفتم ماه مبارک رمضان وارد شده است که دعای خیلی قشنگی هم هست. خیلی کوتاه؛ ولی خیلی عمیق است. «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ الدَّارِ الْغُرُورِ» خدایا نصیبم کن که از حمّالی دادن به دنیا شانه و پهلو خالی کنم. دنیا دارالغرور، خانه‌ی فریب و خانه‌ی توخالی و پوچ است؛ خانه‌ای که فقط نمایی از بیرون دارد، درونش هیچ خبری نیست. خدایا توفیق بده، روزی من کن که از حمّالی دارالغرور، از نوکری دنیا، از بارکشی دنیا شانه خالی کنم «وَ الْإِنَابَةَ إِلَى الدَّارِ الْخُلُودِ» و روزی من کن که به سمت خانه‌ی جاودانگی؛ چیزی که ماندگار و اصل است رو بیاورم. «وَ الْأَسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ خُلُودِ الْفُوتِ» و خدایا روزی من کن، قبل از اینکه فوت من برسد، خودم را برای موت آماده کنم. از همین جمله می‌شود فهمید که موت غیر فوت است. «وَ الْأَسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ خُلُودِ الْفُوتِ»<sup>۱</sup> موت دل‌کندن، دل‌شستن و دل‌بریدن از غیر خداست. فوت موقعی است که انسان می‌میرد و دفنش می‌کنند؛ منتها چون در غالب موارد، انسان‌ها تا زنده هستند دل از دنیا نمی‌برند، موتشان در زمان فوتشان به اضطرار و زور اتفاق می‌افتد؛ یعنی عزرائیل به زور این افراد را از دنیا می‌کند. اکثریت افراد موتشان به زور و اضطرار همزمان با فوتشان اتفاق می‌افتد که اصطلاحاً موت اضطراری گویند؛ اما انسان‌های صاحب دل، اهل معرفت، اهل بیداری و هوشیاری نمی‌گذارند به زمان فوتشان بکشد. در زمانی که صورت ظاهر زنده هم هستند، دل از محبت دنیا می‌کنند و می‌شویند. آنها موتشان، موت اختیاری است که در حدیث داریم: «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ

<sup>۱</sup> . مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۶۳.

تَموتوا<sup>۲</sup> قبل از اینکه موت اضطراری برایتان پیش بیاید به موت اختیاری نائل شوید، خودتان داوطلبانه به موت نائل شوید این موت اختیاری است، گفت:

به اختیار نمیرند، مردم بی‌عشق تو زنده کرده‌ی عشقی به اختیار بمیر

این به اختیار بمیر همان «موتوا قبل ان تموتوا» است که مولانا می‌گوید:

بمیرید بمیرید از این عشق بمیرید کزین عشق چو مردید همه روح پذیرید

معنای واقعی موت دل کندن از دنیاست. کسی که از دنیا دل کند، نوکر و وابسته به دنیا نیست، حواسش پیش دنیا نیست و دیگر آزاد شد، گفت:

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود از آنچه رنگ تعلق پذیرد آزادست  
فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دلشادم بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم

او آزاد شد و از دنیا بیرون رفت. صورت ظاهر بدنش زنده است، روی کره‌ی زمین راه می‌رود، بین مردم می‌خورد و می‌خوابد؛ اما در دنیا نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد متقین فرمودند: «صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى»<sup>۳</sup> اینها مصاحب دنیا هستند، در دنیا می‌آیند، می‌روند و زندگی می‌کنند؛ اما «أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى» روحشان اینجا نیست. روحشان آویخته به محلّ اعلی و عزّ قدس الهی است، آنها اینجا نیستند، گفت:

هرگز وجود حاضر و غایب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

دلشان جای دیگر است، در دنیا نیستند؛ ولو صورت ظاهر زنده‌اند، بین من و شما هم آمد و شد می‌کنند. پس منزل آخر دنیا موت است. انسان وقتی به موت می‌رسد، آخرین منزل دنیا و اولین منزل

<sup>۲</sup>. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۵۹.

<sup>۳</sup>. شریف‌الرّضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

آخرت است. وقتی به موت نائل شد، حواس، دل و همه چیزش از دنیا کنده شد، در فضای حقیقت سیر می‌کند، به دارالخلود وارد می‌شود و حالا تازه شروع می‌کند که مراتب کمالات روحی را طی کند. فکر نکنید که موت آخر کار است. مثل کسی که سال‌ها در کوچه‌ها گشته و اصلاً بچه مدرسه‌ای نبوده است، لحظه‌ای که اسمش را در مدرسه می‌نویسند، از ولگردی‌های کوچه رها شد؛ اما تازه اول درس خواندن است. فکر نکنید با رسیدن به موت کار تمام شد. موت تازه اول رشد انسان است. تا دیروز که انسان اسیر دنیا بود، دائم سقوط و انحطاط پیدا می‌کرد. حالا که به لطف و عشق الهی توانست از دنیا کنده شود، تازه اول بالا رفتن و اول رشد اوست؛ لذا اولین منزل آخرت موت است؛ آخرت منزل‌های بسیار زیادی دارد که تازه باید یک به یک در سیر باطنی و روحی طی کرد.

#### ❁ موت همراه ماست، جسم ما موت است. (۵۲:۱۰)

اگر موت را به معنای مرگ بگیرید؛ وقتی کسی می‌میرد، بدنش وجود دارد، جنازه آنجا افتاده و یک گرم هم چیزی از آن کم نکرده‌اند، پس این جسم موت است. روح حیات است. موت همیشه بغل دست ماست؛ یعنی چیزی نیست که یک وقتی قرار است سراغ ما بیاید؛ دائماً همراه ماست. موت، رفیق همیشگی ماست. هر جا می‌رویم با ما می‌آید. می‌خواهیم با ماست، بیدار می‌شویم با ماست، راه می‌رویم با ماست، هر کاری می‌کنیم، موت با ماست. چیز عجیبی نیست، فقط باید کمی آن را شناخت و با او رفیق شد؛ والا چیزی نیست که باید برویم و پیدایش کنیم و به‌دستش آوریم، همراه خودمان است. هر نفسی که می‌کشیم یک موت و یک حیات در آن است. نفسی که به درون خودت می‌کشی، زنده می‌شوی و بیرون می‌دهی، می‌میری. در هر نفس یک موت و حیات وجود دارد؛ دائماً با موت و حیات قرین هستیم. چیز ترسناکی نیست، کمی آن را بشناسیم با او رفیق می‌شویم. به او تن دهیم، خیلی چیزهای قشنگ معلوم می‌شود؛ ولی اولش افراد تا می‌گویند موت، مرگ و ... اوقات تلخ می‌شود و رو ترش می‌کنند و می‌گویند: از این حرف‌ها نزن، ما تازه جوان هستیم. موت با ما هست، متولد که می‌شویم با ما می‌آید و در طول زندگی هم همراه ماست. کمی آن را بشناسیم با او رفیق می‌شویم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: به خدا انس علی با موت از انس طفل شیرخوار به پستان مادر

بیشتر است. همانطور که طفل شیرخوار به سینه‌ی مادرش می‌چسبد، چنگ می‌زند و از او شیر می‌آشامد و رشد می‌کند، مؤمن هم این‌طوری به موت چسبیده و تغذیه می‌شود و رشد می‌کند.

❁ موت همیشه همراه ماست. وقتی که می‌خواهیم، گویا می‌میریم و آن را تمرین می‌کنیم. وقتی که نَفَس را بیرون می‌دهیم، در حقیقت می‌میریم و با نَفَس دیگر ادامه‌ی حیات می‌دهیم. (۱۳:۱۶)

حدیث داریم: «تَمُوتُونَ كَمَا تَنَامُونَ وَ تَبْعُونَ كَمَا تَسْتَيْقِضُونَ»<sup>۴</sup> همانطور که می‌خوابید، می‌میرید و همانطور که بیدار می‌شوید، فردای قیامت مبعوث می‌شوید؛ شبیه هم است؛ لذا می‌گویند: «التَّوَمُّ أَخُ الْمَوْتِ»<sup>۵</sup> خواب برادر کوچک مرگ است، خدا لطف کرده خواب را برای ما گذاشته است. در هر بیست و چهار ساعت اقلأً یک دفعه ما مرگ را تجربه می‌کنیم، ببینید خواب چقدر چیز لذیذی است، همه‌ی خستگی فرد در می‌رود. برادر کوچکش به این خوشمزهای است، برادر بزرگش چگونه است؟ می‌خواهیم کمی با موت رفیقتان کنیم، آماده شوید، یک وقت دیدید زنده زنده همین‌طوری آن طرف رفتید. عیبی ندارد، همین‌طوری که نشسته‌اید یک‌دفعه ببینید مثل اینکه از بدن خبری نیست، فضا عوض شد، جاهای دیگری حرکت می‌کنیم، آماده شویم و ان‌شاءالله برای موت استعداد پیدا کنیم. دلبستگی، تعلق و وابستگی‌هایمان نمی‌گذارد از بدن، جنبه‌های طبیعی و توجه به جنبه‌های عالم کثرت بکنیم. شوخی شوخی حرف می‌زنیم یک وقت دیدی شد، عیبی ندارد. یک وقت دیدی خواستند همین جا ترتیب ما را بدهند و کار تمام شود، چه عیبی دارد؟ همین‌طور که نشسته‌ایم یک‌دفعه دیدی دسته جمعی جای دیگری رفتیم. خیلی از مردن نترسید، گفتم خواب برادر کوچکش خیلی خوشمزه،

---

<sup>۴</sup> فیض کاشانی، الاصفی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۱۱ و تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۱۸ و کبیر مدنی شیرازی، ریاض السالکین، ج ۲، ص

۲۳ و بانوی اصفهانی، سیده نصرت‌امین، ج ۱۱، ص ۲۱۵.

<sup>۵</sup> مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۸۹.

دوست داشتنی و لذیذ است، همه‌ی خستگی‌های انسان را از تنش دور می‌کند، خود موت چگونه است؟ موت، همیشه همراه ماست. وقتی می‌خواهیم، گویا می‌میریم و آن را تمرین می‌کنیم. کسی دقیق شود، می‌تواند از همین خیلی چیزها یاد بگیرد. ببینید چطوری می‌خواهید؟ مراحل خوابیدن خود را دقت کنید، آنگاه مردن و موت ارادی را یاد می‌گیرید. چه مراحل طی می‌شود تا خواب می‌رود؟ از همین می‌شود موت را یاد گرفت. وقتی نَفَس را بیرون می‌دهیم، در حقیقت می‌میریم و با نَفَس دیگر ادامه‌ی حیات می‌دهیم. دائماً موت و حیات در این عالم با همدیگر آمیخته است. حیات خالص، مال آخرت است: «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»<sup>۶</sup> حیات واقعی و حیات خالص برای آخرت است. در دنیا موت و حیات با همدیگر پیچیده شده‌اند و عجین هم هستند.

❁ موت خیلی نزدیک است. تا ذکر موت کنیم، مرده‌ایم. قُولُوا لَا إِلَهَ (موت) إِلَّا اللَّهُ (حیات) تَفْلِحُوا. خداوند می‌فرماید: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَوَةَ لِيَلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>۷</sup> موت و حیات را مثل دو توپ آفرید تا معلوم شود که کدام بهتر بازی می‌کنند. جایزه‌اش محمد رسول‌الله و علی ولی‌الله است. کسی که ایمان به قلبش رسید، مرده است. باید تن به موت داد، نه فوت کرد. دست از آمال و آرزو که برداشتی موت است. (۱۶:۳۸)

موت خیلی نزدیک است. تا ذکر موت کنیم، مرده‌ایم؛ یعنی به قدری نزدیک است که همین که یادش کنیم، مرده‌ایم. قُولُوا لَا إِلَهَ موت است. اله یعنی چیزی که ما را واله و شیدای خود می‌کند، دل ما را می‌برد، وقتی که گفتیم «لا إِلَهَ» یعنی دلمان را از همه‌ی چیزهایی که ما را واله می‌کرد، خلاص کردیم. می‌گوییم هیچ چیز نیست که دل ما را ببرد. بعد که می‌گوییم «إِلَّا اللَّهُ» آن وقت حیات می‌آید؛

<sup>۶</sup>. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

<sup>۷</sup>. سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۲.

لذا فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»<sup>۸</sup> فلاح و رستگاری در موت و حیات است. «لا إِلَهَ» یعنی دل بریدن از هر چه غیر خداست، این موت ماست، «إِلَّا اللَّهُ» یعنی دل بستن و تنها، واله، شیدا و دل داده‌ی خدا بودن، این هم حیات ماست و رستگاری در همین موت و حیات است. اول موت بعد حیات است؛ یعنی باید از این پل عبور کرد تا به آن وادی رسید. نمی‌شود کسی بگوید من تن به موت نداده، سر از حیات در بیاورم. اول باید «لا إِلَهَ» بگویی و خانه‌ی دلت را از هر چه غیر خداست خالی کنی تا بعد بتواند خانه‌ی خدا شود. مثال زده‌ام؛ اول امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به امر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پا روی شانه‌ی رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذاشتند و بالا رفتند و با ید ولایتی خود کعبه را از بتها خالی کردند؛ این «لا إِلَهَ» است، بعد خانه‌ی خدا و بیت الله شد؛ والا قبلش بیت الصنم و خانه‌ی بتها بود. دل‌ها هم همین‌طور است؛ اول انسان به هزار چیز دلبستگی دارد؛ دلبستگی به زنده ماندن و راحتی دارد؛ کمی درد می‌آید آخ و اوخ انسان بلند می‌شود، چرا چشمم کم می‌بیند؟ چرا کمرم و پایم درد می‌کند؟ این دلبستگی است. یا حبّ به زنده بودن است، یا حبّ به لذایذ است؛ دلبستگی به لذت‌های مادی مثل غذای خوشمزه، لباس نرم و راحت، خانه‌ی مجلل، مرکب راهوار، یا هر چیزی که در این دنیا لذت‌بخش است؛ مثل لذایذ مادی، طبیعی و جسمانی، یا حبّ به ریاست است: «آخِرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الرِّيَاسَةِ»<sup>۹</sup> خدا می‌داند ریاست و صدرنشینی چقدر چیز سختی است. محبت دنیا، همین‌هاست. همه‌ی محبت‌هایی که داریم؛ محبت به زن، به فرزند، به عنوان، نام و شهرت، همه شاخه‌های همین سه تا محبت هستند. کل محبت دنیا همین است و این ما را به عالم چسبانده است. حالا خانه‌ی دلی که پر از این همه بت است را با استمداد از باطن ولایت علوی می‌شود خالی کرد. این «لا إِلَهَ» می‌شود؛

<sup>۸</sup> مجلسی، بحار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

<sup>۹</sup> علی رغم معروف بودن این عبارت، در مصادر روایی یافت نشد و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۱، به عنوان: «و»

من کلام بعض الصالحین» آمده است.

بتها را بیرون ریختیم. گفتیم ماه رجب ماه تخلیه است، بتها را بیرون ریختیم. بعد فرمود: **الْأَيَّ** آن را هم خیلی محکم بگو، تشدید دارد با الّا ته قضیه را یک جاروی حسابی کن که اگر کمی هم گرد و خاک بوده، کمی هم دلبستگی مانده، کامل بکنی، آنگاه بگو: **اللّهُ**، بعد خانه‌ی خدا کن، آن وقت: **«الْقَلْبُ حَزَمَ اللّهُ»**<sup>۱۰</sup> **«قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»**<sup>۱۱</sup> موت و حیات همین است. خداوند می‌فرماید: **«خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَلُوكُم بِأَيْكُم أَحْسَنُ عَمَلًا»**<sup>۱۲</sup> خدا موت را آفرید، حیات را هم آفرید تا شما را امتحان کند که کدام بهتر عمل می‌کنید. موت و حیات را مثل دو توپ آفرید تا معلوم شود که کدام بهتر بازی می‌کنند. از این می‌شود فهمید که خود من، نه موتم و نه حیات هستم. **«خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَلُوكُم»** پس خود شما غیر از موت و حیات هستید. این دو تا توپ هستند که آفرید و گفت با آن بازی کنید تا ببینم کدامتان در این بازی برنده می‌شوید؟ کدامتان قشنگ‌تر بازی می‌کنید و بیشتر گل می‌زنید؟ این دو تا توپ را خدا آفرید که با توپ موت و حیات بازی کنید **«خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ»**. حالا کسی که بهتر از همه بازی کرد جایزه‌اش چیست؟ فرمود: جایزه‌اش محمد رسول‌الله و علی ولی‌الله است. کسی که ایمان به قلبش رسید، مرده است. ایمان یعنی چه؟ یعنی دل دادگی، دل سپردن، دوست داشتن و دل بستن. جای ایمان در دل است **«كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»**<sup>۱۳</sup> دل هم جای محبت و عشق است؛ لذا کسی که دل به خدا داد؛ یعنی مؤمن شد و ایمان به قلبش رسید؛ چون ایمان باید به قلب برسد؛ و الاّ ادّعی ایمان، ایمان نیست. فرمود: **«أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ»**<sup>۱۴</sup> مردم این-

<sup>۱۰</sup>. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۵ و شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۸۵.

<sup>۱۱</sup>. مجلسی، بحار، ج ۵۵، ص ۳۹.

<sup>۱۲</sup>. سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۲.

<sup>۱۳</sup>. سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۲۲.

<sup>۱۴</sup>. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۲.



طوری حساب کردند؛ همین که ادعا کردند ما مؤمن هستیم، از آنها پذیرفته می‌شود؟ اینها را محک نمی‌زنیم؟ محک می‌زنیم «لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»<sup>۱۵</sup> هم اینها را امتحان می‌کنیم و هم قبل از آنها را محک زدیم، برای چه؟ تا معلوم شود چه کسی ادعای گزاف و چه کسی واقعاً ایمان دارد. چه کسی فقط به زبانش ادعای محبت و دلدادگی خدا جاری است و شعر عاشقانه برای خدا می‌خواند و چه کسی در واقع امر دلداده‌ی خدای متعال است؟ اینها را محک می‌زنیم. لطف خداست که محک می‌زند؛ چون گاهی انسان را خیال برمی‌دارد. با چهار تا شعر عارفانه خواندن فکر می‌کند، به‌راستی عارف شد، با چهار تا شعر عاشقانه خواندن فکر می‌کند عاشق خدا شد. خدا محک می‌زند که عیار ادعای انسان را به خودش نشان دهد که اگر عیارش پایین است، عیار را بالا ببرد. اگر کسی ایمان فقط لقلقه‌ی زبانش نبود، به قلبش رسید، واقعاً دل به خدا سپرد، این دیگر مرده است، به موت رسیده است؛ دلبستگی به غیر خدا ندارد؛ چون محبت خدا و محبت دنیا ضدّ همدند. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند: اینها ضدّ همدند: «عَدُوَانِ مُتَّفَاوِتَانِ وَ سَيِّلَانِ مُخْتَلِفَانِ»<sup>۱۶</sup> دو دشمن ضدّ هم و دو راه مقابل همدند؛ قابل جمع نیستند. جای دیگری حضرت امیر علیه السلام به شوخی فرمودند: «هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ»<sup>۱۷</sup> مثل دوتا هوو می‌مانند که همدیگر را تحمل نمی‌کنند. محبت دنیا و آخرت این‌طوری است؛ محبت خدا و دنیا این‌طوری است؛ لذا هریک بیاید آن یکی رفته است «مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا»<sup>۱۸</sup> کسی که محبت دنیا را داشته باشد، بغض آخرت در دلش می‌آید. نور و ظلمت است. محبت خدا نور است و محبت دنیا ظلمت است. این دو با هم یک‌جا جمع نمی‌شوند. همین که نور بیاید، تاریکی

<sup>۱۵</sup>. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۳.

<sup>۱۶</sup>. شریف‌الرّضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳.

<sup>۱۷</sup>. شریف‌الرّضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳.

<sup>۱۸</sup>. شریف‌الرّضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۰۳.

می‌رود « إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ »<sup>۱۹</sup>. لذا اگر ایمان به قلب رسید؛ یعنی نور ایمان خدا وارد قلب شد، تاریکی و ظلمت محبت به دنیا از قلب فرار می‌کند. لذا وقتی انسان به موت رسید، تاریکی رفت و فرار کرد. نور ایمان خدا، نور محبت و دلبستگی خدا که وارد قلب شد، ظلمت و تاریکی محبت به ماسوی‌الله از قلب گریخت. کسی که ایمان به قلبش رسید، مرده است. باید به موت تن داد، نه اینکه فوت کرد. یعنی طوری باشی که اگر همین الآن عزرائیل بیاید، نگویی ببخشید یک دقیقه به من اجازه بده، تلفنی بزنم، دو رکعت نماز بخوانم؛ نه انسان چمدانش را بسته و آماده باشد، هر وقت گفتند بیا، بیاید و برود؛ یک دقیقه آنجا لنگی نداشته باشد؛ یعنی آماده باشد والا لازم نیست الآن بمیرد، لازم نیست فوت کند، استعداد موت باید داشته باشد، آماده باشد، دل به چیزی در این عالم نبسته باشد، دلبستگی نداشته باشد. انسانی که دلبستگی ندارد، بگذار هزار سال عمر کند، نوش جاننش! اتفاقاً عمر بعد از موت خیلی گران قیمت است. ظاهراً از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت فرمودند: یک ساعت عمر دنیا بعد از موت را به همه‌ی عمر آخرت نمی‌دهم؛ چون در آخرت دیگر عبادت اختیاری وجود ندارد. عبادت و بندگی کردن‌های اختیاری در دنیاست؛ لذا کسی به موت برسد، ثانیه‌های دنیا پیش خیلی گران قیمت می‌شود. به موت رسید تا دلش می‌خواهد عمر طولانی کند، نوش جاننش. پس فوت هدف نیست که حالا ما برویم و بمیریم نه استعداد موت مهم است؛ یعنی دلبستگی به دنیا نداشته باشید، هر لحظه آماده‌ی رفتن باشید، به هیچ چیز نجسبیده باشید، در جاذبه‌ی هیچ چیز گیر نکرده باشید، اسیر چیزی نشده باشید، بند اسارت به گردنتان نباشد. همین خوب است. دست از آمال و آرزو که برداشتی، موت است. آمال و آرزو هم اثر محبت است؛ من آرزو دارم که مثلاً خانه‌ی آنچنانی داشته باشم، یک ماشین و شغل آنچنانی داشته باشم؛ این آرزوها برای محبت دنیا است. آرزو دارد به چیزی برسد که دوستش دارد. محبت دنیا که نباشد، آرزویش هم نیست.

---

<sup>۱۹</sup>. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۴.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: بیشترین چیزی که از آن بر امتّم می‌ترسم: «اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ»<sup>۲۰</sup> یکی پیروی از هوای نفس و دیگری هم آرزوهای دور و دراز است. انسان از آمال و آرزو که دست برداشت، به موت نائل شد و آزاد شد. موت آزاد شدن و از جاذبه‌ی دنیا رها شدن است؛ نه از دنیا بیرون رفتن، در جاذبه‌ی دنیا نبودن است، صورت ظاهر بدن فرد هم در دنیاست.

🌸 **تصمیم به موت، موت است. (۲۸:۴۶)**

همین که تصمیم گرفتی؛ یعنی آماده شدی و چمدانت را بستنی؛ مثل کسی که می‌خواهد الان ان‌شاءالله به کربلا برود؛ همین که چمدانت را بستنی، خودت را آماده کردی، با فامیل‌ها و دوستانت خداحافظی کردی، از محیط کار مرخصی گرفتی، همه چیز برای حرکت کردن آماده است؛ شما دیگر مسافر هستی. قرآن فرمود: «مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»<sup>۲۱</sup> کسی که چمدانش را ببندد و آماده شود، از بیتش بیرون بیاید (صورت ظاهر بیت یعنی خانه‌ی خودش) از خانه‌اش به قصد اینکه به سمت خدا و رسول هجرت کند، بیرون بیاید، می‌خواهد مثلاً مکه برود؛ ولی در خانه‌ی خودش سکنه کرد و مرد «فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» او حاجی و اجرش با خداست. همین که راه افتادی، چمدان را بستنی، کار تمام شد؛ مهم همین کردن است، همین آماده شدن برای حرکت است. صورت ظاهرش خروج از بیت گلی و صورت واقعی‌اش خروج از بیت نفس است. «مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» از خانه‌ی نفس خودش بیرون بیاید «فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» کارش تمام است. پس فقط تصمیم مهم است؛ یعنی آماده‌ی برای مرگ شدن، مهم است. آماده‌گی‌اش مهم است؛ و الاّ خود مردن اصلاً لازم نیست. تصمیم به موت، موت است، فوت کردن لازم نیست.

---

<sup>۲۰</sup>. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۳۸ و مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۷۵ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۳۱.

<sup>۲۱</sup>. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰۰.

❁ به سرّ خودت بگو آرام شو، تا هر چه نیّت و اراده و آمال دارد، برود و تو آرام با خدای

خودت بنشین. (۲۱:۳۰)

از درون انسان را رها نمی‌کند؛ دائم فکر و خیال، آمال و آرزو، یک دقیقه درون ساکت نمی‌نشیند،  
گفت:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

یک دقیقه انسان را آرام نمی‌گذارد. این هیجان‌ها و سرو صداهای نفس ماست که نمی‌گذارد صدای خدا و اولیاء خدا را بشنویم؛ والا آن صدا درون همه‌ی ما وجود دارد. خیلی صدای لطیف، ظریف و قشنگی هم هست؛ خشن نیست؛ منتها‌های وهوی و جنجالی که نفس به پا کرده، آمال و آرزوها، کینه و عقده‌ها، آن صدا را تحت‌الشعاع قرار داده و نمی‌گذارد بشنویم. اگر بتوانیم ان‌شاءالله نفس را آرام کنیم، بگوییم ساکت شو، آن وقت صدای حجّت خدا را در درونمان خواهیم شنید. این سروصدا باید بخوابد، خواباندن این سروصدا موت است. ساکت کردن این درون، همان موت است. آن وقت انسان می‌تواند یک دقیقه با خدای خودش، حجّت خدا، ولیّ خود و ربّ خودش بنشیند. با ربّ خودش خلوت کند و دیگر اغیار نباشند، حواسش این طرف و آن طرف نباشد و یک دقیقه دل جمع با خدا بنشیند. امیدوارم خدای متعال عیدی ما را در این عید فطر، نائل شدن به مرحله‌ی موت قرار دهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ